

گل پارسی

دکتر بهرام گرامی

□ از گل پارسی ام غنچه‌ی عیشی شکفت

حبذا دجله‌ی بغداد و می ریحانی
بیت بالا از دیوان غزلیات حافظ به تصحیح و توضیح پرویز ناتل
خانلری نقل گردیده است. از چهارده نسخه‌ی اساس کار در این حافظ،
غزل حاوی بیت بالا فقط در پنج نسخه وجود داشته و یکی از پنج
نسخه این بیت را نداشته و از چهار نسخه‌ی دیگر، در یک نسخه گل
مار ستم به جای گل پارسی ام آمده است. در تمامی منابع موجود گل
پارسی در بیت بالا را نامی خاص برای نوعی گل دانسته‌اند. در این
مقاله کوشش گردیده تا با ارائه‌ی شواهد و توضیحات نشان داده شود که
گل پارسی همان گل سرخ است که در اقلیم پارس یا فارس روئیده
باشد.

در بیت بالا، آن طور که از تمامی غزل به وضوح معلوم است، گل
پارسی کنایه از حکمران فارس است.^۱ حافظ با بیان این که از حاکم
فارس خیری ندیده و طرفی نبسته است، گله‌مند از بی‌عنایتی حاکم و
نومید از لطف او، آرزوی رفتن به بغداد و امید به عنایت و لطف سلطان
عراق را دارد.^۲ دجله‌ی بغداد کنایه از سلطان‌نشین یا مستقر مدحو
است و می‌ریحانی کنایه از آزادی در بغداد و دیگری شرابی خوشبو و
گلگون که خاقانی و صاب و دیگران از آن یاد کرده‌اند. طبعاً انتظار
می‌رود گل پارسی نیز علاوه بر کنایه از حکمران فارس دارای معنی
حقیقی و واقعی هم باشد.

در مجموعه‌ی با بیش از هشتصد هزار بیت شعر، متعلق به بیش
از هشتاد شاعر از رودکی تا دوره‌ی معاصر، فقط همین یک بیت از
حافظ با گل پارسی وجود دارد و در خارج از آن مجموعه فقط یک بیت
دیگر با گل پارسی در لغت‌نامه‌ی دهخدا دیده شده است. در
لغت‌نامه، به نقل از برهان قاطع، جهانگیری، آندراج و الفاظ الادویه،
در زیر مدخل گل پارسی چنین آمده که: نام گلی است به غایت سرخ و
خوش‌رنگ و آن را گل صد برگ و گلنار فارسی هم گویند و در همان‌جا
به‌عنوان شاهد بسیت زیر از کمال اسماعیل آورده شده است:

زن پارسا چون گل پارسی / برون اوفتاده ز پرده‌سرا
این بیت از قصیده‌ی ست در باب خرابی اوضاع مملکت در غیاب
سلطان وقت و بیت بعد در آن قصیده چنین است:

به مجمع ز بهر دو سه خرده زر / شخوده رخان و دریده وطا
شخوده رخان = صورت خراشیده، وطا = جامه. هر دو بیت از به
هرزگی کشاندن زنان خوب و پارسا در مقابل خرده‌یی زر حکایت
می‌کند. برون افتادن از پرده سرا به معنی دریده شدن پرده‌ی غنچه و
شکفتن گل است و به پاره شدن پرده‌ی عصمت ایهام دارد.^۳
تاکنون در هیچ‌جای دیگر اشاره‌ی به گلی با نام خاص گل پارسی
یا گل فارسی یا گلنار فارسی دیده نشده است، ولی گل پارسی یا فارسی
- منسوب به فارس - از اشتهار بسیار برخوردار بوده که شرح آن خواهد

آمد. در زن پارسا چون گل پارسی واژه‌ی پارسی و پارسا با هم جناس
ناقص و تناسب لفظ و معنی دارند.^۴

واژه‌ی پارسی به‌عنوان صفت منسوب به ایران یا اقلیم فارس، غالباً
به نشانه و کنایه از برتری و بهتری و گاه در تقابل با هندی و تازی، در
ده‌ها بیت شعر قدیم فارسی، بویژه در شاهنامه، به کار رفته است.
فردوسی تیغ برنده پارسی را به کنایه از زبان برای پارسی‌گوی خود و
حافظ قند پارسی را در اشاره به زبان شیرین فارسی و سخن شیرین او
از دیار پارس به کار برده‌اند. امیر خسرو دهلوی شاعر پارسی‌گوی
هندی، پس از ذکری از گل‌های خراسان و هندوستان، بدین‌گونه نام و
نشان پارسی را برای گل‌ها زبیده‌تر از نام و نشان هندی می‌داند:

اگرچه پارسی نام اند این‌ها / ولی در هند زانند از زمین‌ها / گر این
گل در دیار پارسی زاد / چرا زوینست در گفتارشان یاد؟ / بسی گل‌های
دیگر هندوی نام / کز ایشان برده بد مشک ختا وام / گل ما را به هندی
نام زشت است / و گرنه هر گلی باغ بهشت است / گر این گل خاستی
در روم یا شام / که بودی پارسی یا تازیش نام...

گل و گلاب پارسی - منتسب به اقلیم پارس یا فارس - که در شهر
جور به‌عمل می‌آمده، بسیار اشتهار داشته است.^۵ گور یا معرب آن،
جور، زادگاه این مقفع مترجم مشهور، شهری بزرگ و آباد در پارس بوده
که مستقر یا کرسی‌نشین اردشیر بابکان بوده است. عضدالدوله دیلمی
در قرن چهارم قمری نام گور را به فیروزآباد تغییر داد. در تاریخ بلعمری
آمده که پارسی از جور آرند. و همان‌جا در زیرنویس آمده که گلاب
جوری عرقی‌ست که از پارس آرند، همه از جور خیزد.^۶ مسعودی
می‌نویسد: در شهر گور فارس نیز که گلاب‌گوری از آن‌جا آرند و
بدان‌جا منسوب است، آتشکده‌ی ست. از گور تا شهر گوار ده فرسخ
است و گلاب‌کواری را آن‌جا می‌گیرند و به آن‌جا منسوب است [گوار
نزدیک شیراز است]. گلابی که در گور و کوار می‌گیرند خوشبو‌ترین
گلاب جهان است.^۷ در لغت‌نامه‌ی دهخدا، در زیر واژه‌ی «جوری»
آمده «منسوب به جور و آن شهری‌ست به فارس». در همان‌جا برای
صفت «جوری» شاهد «گلاب‌جوری» آمده است. فخرالدین اسعد
گرگانی در بیت زیر به گلاب جور اشاره دارد و امیر معزی در دو بیت
متوالی از گلاب پارسی، گلاب از خطه پارس یا فارس نام برده است:
قلم از مصر بود آب گل از جور / دویت از عنبرین عود سمندور
قلم = قلم نی (نیشکر و شکر و قند مصری معروف بوده است).
آب گل = گلاب، دویت = دوات، مرکب‌دان، سمندور = ولایتی که عود
آن معروف است.

بامداد آن لعبت خوش‌لب ز بهر بوی خوش / چون گلاب پارسی
بر زلف مشک آگین زند / راست پنداری به‌دست خویش رضوان در
بهشت / آب کوثر برکشد بر روی حورالعین زند
گذشته از گلاب، اشتهار گل یا گل سرخ جوری در فارس تا آن‌جا
بوده و هست که در فرهنگ عربی به فارسی^۸ در زیر واژه‌ی ورد (=گل)،
گل سرخ^۹ ورد جوری برابر با گل رز آورده شده و بر روی شیشه‌های
گلاب یا ماء‌الورد که در کشورهای عربی تولید می‌شود «ماء‌الورد
الجوری المقطر» نوشته شده است. (پاورقی‌ها در دفتر ماهنامه) ■